

Research Article

Criticism and study of the position of divine saints and the perfect human being in Ibn Taymiyyah's thought based on the views of Ayatollah Javadi Amoli

Fatemeh Elmi¹, Mehdi Farmanian^{2*}

Abstract

By examining the works of Ibn Taymiyyah, who is considered the intellectual father of Salafis, we find that he was an externalist in epistemology and a sensualist in ontology. In order to preserve the monotheism of worship, he does not accept the divine caliphate of man and considers the meaning of the caliphate of man mentioned in the Quran to be the caliphate of Prophet Adam (AS) over other humans. However, on the other hand, considering the clarity of the verses of the Quran, he is forced to accept the existence of divine saints. However, in this regard, he emphasizes that the discussion of guardianship can only be raised in the sense of friendship and does not accept a special characteristic for them and introduces the issue of guardianship in the sense of guardianship as a manifestation of disbelief and apostasy. In contrast, Ayatollah Javadi, citing the Quran, while accepting the issue of the divine caliphate of man and emphasizing attributes such as creative guardianship, infallibility and knowledge for the Imam, has introduced the issue of guardianship in the sense of guardianship as a reality in the universe. It is worth mentioning that this research was conducted using a bibliographical method and a descriptive-analytical approach.

Keywords: Perfect Man, Divine Saints, Divine Caliphate, Ibn Taymiyyah, Ayatollah Javadi Amoli

How to Cite: Elmi F, Farmanian M., Criticism and study of the position of divine saints and the perfect human being in Ibn Taymiyyah's thought based on the views of Ayatollah Javadi Amoli, Journal of Quranic Studies Quarterly, 2025;16(61): 78-100.

1. Instructor and faculty member of the Department of Education, Shahid Hajj Qasem Soleimani Branch, Islamic Azad University, Kerman, Kerman, Iran

2. Full Professor and faculty member of the Department of Theological Sects, University of Religions and Denominations, Qom, Iran

نقد و بررسی جایگاه اولیای الهی و انسان کامل در اندیشه ابن تیمیه با تکیه بر آراء آیت الله جوادی آملی

فاطمه علمی^۱، مهدی فرمانیان^۲

چکیده

با بررسی آثار ابن تیمیه که در جایگاه پدر فکری سلفیان قرار دارد درمی یابیم که وی در معرفت شناسی، ظاهرگرا و درهستی شناسی، حس گرا بوده است. ایشان به منظور حفظ توحید عبادی، خلافت الهی انسان را نمی پذیرد و منظور از خلافت انسان که در قرآن به آن اشاره شده را خلافت حضرت آدم (ع) از دیگر انسان ها می داند اما از سوی دیگر با توجه به صراحت آیات قرآن مجبور به پذیرش وجود اولیای الهی است اما در این راستا تاکید می کند که بحث ولایت تنها در معنای دوستی قابل طرح بوده و ویژگی خاصی را برای ایشان نمی پذیرد و مساله ولایت به معنای سرپرستی را به عنوان مظاهر کفر و ارتداد معرفی می نماید، در مقابل آیت الله جوادی با استناد به قرآن ضمن پذیرش مساله خلافت الهی انسان با تاکید بر صفاتی چون ولایت تکوینی، عصمت و علم برای امام، مساله ولایت در معنای سرپرستی را به عنوان حقیقتی در جهان هستی معرفی نموده اند. قابل ذکر است که این تحقیق با روش کتابخانه ای و رویکرد توصیفی-تحلیلی صورت گرفته است.

واژگان کلیدی: انسان کامل، اولیای الهی، خلافت الهی، ابن تیمیه، آیت الله جوادی آملی

۱. مربی و عضو هیات علمی گروه معارف، واحد شهید حاج قاسم سلیمانی، دانشگاه آزاد اسلامی، کرمان، کرمان، ایران

۲. استاد تمام و عضو هیات علمی گروه مذاهب کلامی، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران

مقدمه و بیان مسئله

بر اساس آیه شریفه: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ» (انبیاء-۱۶) تمامی موجودات در عالم هستی به سمت هدف مشخصی در حرکتند و در این میان انسان نیز از قاعده فوق مستثنی نمی‌باشد. اما حقیقتاً کمال آدمی در چیست؟ با بررسی‌های صورت گرفته مشخص شد، پژوهش‌هایی در قالب کتاب، مقاله و پایان‌نامه در رابطه با تبیین اندیشه علامه جوادی در بحث ولایت و کمال انسان صورت پذیرفته مانند مقاله انسان کامل از دیدگاه شهید مطهری و آیت الله جوادی و یا کتاب انسان از آغاز تا انجام و... اما از سوی دیگر با توجه به اینکه وهابیت، دیدگاه‌های تکفیری خود را عموماً مستند به تالیفات ابن تیمیه می‌دانند، بررسی اندیشه‌های انسان‌شناسانه وی ضروری به نظر می‌رسد که متأسفانه مغفول مانده است. از آنجا که ایشان اندیشه‌های خود را متکی به قرآن معرفی می‌کند، برآن شدیم تا در مقاله حاضر با تأکید بر آراء علامه جوادی در جایگاه یکی از بزرگ‌ترین مفسرین شیعه نگاه وی را مورد نقد قرار دهیم لذا در پژوهش حاضر درصددیم تا به سوالات زیر پاسخ دهیم: نظر ابن تیمیه در رابطه با کمال نهایی انسان چیست؟ آیا خلافت الهی انسان را می‌پذیرد؟ اولیای الهی در اندیشه وی چه جایگاهی دارند؟ و با محوریت اندیشه‌های قرآنی آیت الله جوادی به نقد آن بپردازیم.

مفهوم شناسی

واژه ولایت گاه به فتح واو و گاه با کسر واو استعمال می‌شود، گروهی از لغویون ولایت با فتح واو را در مورد پیوندهایی مانند خویشاوندی، محبت، وراثت، نصرت و یاری کردن به کار برده و ولایت به کسر واو را به سرپرستی و زمامداری امور معنا کرده‌اند اما از نظر سیبویه هر دو واژه به معنای زمامداری و تدبیر امور است با این تفاوت که به لحاظ ساختار صرفی ولایت به فتح واو، مصدر و به کسر واو، اسم مصدر است، عده‌ای نیز هر دو را به معنای نصرت و یاری دانسته‌اند. (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق: ص ۴۰۷)

آیت الله جوادی، کلمه ولایت را برگرفته از "ولی" دانسته و معتقدند که "ولی" در لغت عرب به معنای آمدن چیزی در پی چیز دیگر است بدون آنکه فاصله‌ای میان آن دو باشد که لازمه چنین ترتبی، قرب و نزدیکی آن دو به یکدیگر است. از این رو در نگاه ایشان واژه مذکور در معانی حب و دوستی، نصرت و یاری، متابعت، پیروی و سرپرستی استعمال می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۷۹ ش: ص ۱۲۱)

اولیای الهی در اندیشه ابن تیمیه

پس از روشن شدن مفهوم ولایت، از جمله مسائلی که لازم است روشن گردد تلقی ابن تیمیه از این واژه و همچنین نگاه وی به اولیای الهی در جایگاه انسان‌های کمال یافته می‌باشد؟

نکته مهمی که در این بخش باید بر آن تاکید کرد آن است که وی از آنجا که برای برون رفت از شرک عبادی، مساله خلافت الهی انسان را نمی پذیرد لذا نمی تواند تعریف صحیحی از کمال انسان داشته باشد و به ناچار با تعریف محدودی از ولی خداوند از جانب وی روبه رو می شویم.

ابن تیمیه در یکی از آثار خویش با اشاره به سخن خداوند پس از خلقت آدم که فرمود: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* (بقره-۳۰)، خلافت انسان را درجه عالیه ای می داند که حتی فرشتگان هم بنا بر ادامه آیه: *أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ*، بر آن غبطه می خورند و لذا نتیجه می گیرد که انسان بنا بر اینکه مفتخر به خلافت بر روی زمین گردیده است بر سایر موجودات زمینی برتری و فضیلت دارد. (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۴: ص ۳۶۷)

بنابراین مشاهده می شود که وی تا حدودی افضلیت آدمی بر ملائکه و همچنین خلافت انسان را در زمین می پذیرد اما تفسیر او از خلافت چیست؟

نکته قابل تامل آن است که با سیری در آثار ابن تیمیه مشخص می گردد که وی هیچ وجه تشابهی را میان خالق و مخلوق قبول ندارد. بر همین اساس در بحث وجود خارجی، به شدت بر نظریه وحدت وجود ابن عربی می تازد و ابن عربی را به واسطه این که خداوند را وجود مطلق دانسته به گونه ای که تعیین ندارد و تمیز او، در وجود خارجی مخلوقاتش ظهور می یابد و نتیجه می گیرد که وجودهای خارجی عین وجود خداوند سبحان هستند، محکوم به کفر صریح می نماید، چرا که در اندیشه او، وجود خالق عین وجود مخلوقات دانسته شده است. (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۲: ص ۱۲۴)

ایشان در یکی از تالیفات خود، روایتی از حضرت عیسی (ع) را آورده و به شدت آن را نقد می نماید. روایت می گوید: *"إِنَّ اللَّهَ اشْتَأَقَ أَنْ يَرَى ذَاتَ ٱللَّهِ الْمُقَدَّسَ فَخَلَقَ مِنْ نُورِهِ آدَمَ وَجَعَلَهُ كَالْمِرَآةِ تَنْظُرُ إِلَى ذَاتِهِ الْمُقَدَّسَةِ فِيهَا وَإِنِّي أَنَا ذَٰلِكَ النُّورُ وَآدَمُ الْمِرَآةُ*. خداوند مشتاق بود تا ذات مقدس خودش را ببیند لذا از نور خود، آدم را آفرید و آن را همانند آئینه ای قرار داد که ذات مقدس خود را در آن مشاهده کند. من، آن نور هستم و آدم آئینه ای است که خلق شد.

از آنجا که ابن تیمیه روایت مذکور را جعلی و ناصحیح می داند، لذا در رد آن دلایلی را مطرح می کند: اول این که در نظر وی، خداوند همان گونه که صدای خودش را بنا بر سمیع بودن می شنود، قطعاً خودش را نیز بنا بر صفت بصیر بودن می تواند مشاهده کند. لذا نیاز به وجود موجودی دیگر به منظور مشاهده خود، برای حضرت حق تعالی امری عبث است.

دوم، در حالیکه رسول خدا (ص) با وجود اینکه مخلوق است به صحابه اش می فرماید: *"إِنِّي أَرَاكُمْ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِي كَمَا أَرَاكُمْ مِنْ بَيْنِ يَدَيَّ*. من شما را در پشت سرم می بینم همان گونه که شما را در پیش رویم می بینم" چگونه می توان پذیرفت که خالق او نتواند خودش را ببیند؟

دلیل سومی که ابن تیمیه در این راستا مطرح می‌سازد آن است که در صورتی که بپذیریم خداوند از آنجا که شوق دیدن خودش را داشت لذا انسان را خلق کرد نتیجه این می‌شود که خداوند از ازل خود را ندیده بود تا این که انسان را خلق کرد تا بتواند از آئینه وجود آدمی خود را مشاهده کند.

وی چهارمین دلیل را این گونه مطرح می‌سازد که شوق خداوند به رویت خویش را چنانچه قدیم بدانیم، لزوماً انسان باید در ازل خلق می‌شد و در صورتی که حادث تلقی شود برای حدوثش، سببی لازم می‌آید.

و سرانجام پنجمین دلیل این است که شوق صفت نقص است و اساساً اطلاق آن بر خداوند سبحان محال می‌باشد. (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۲: ص ۳۱۶-۳۱۵)

گذشته از این ابن تیمیه در رابطه با صفات مشترک بین خداوند و انسان معتقد است که گرچه برخی از صفات خداوند تعالی بر مخلوقات او از جمله انسان نیز اطلاق می‌شود اما حقیقت آن است که همسانی در لفظ، به این معنا نیست که صفات مذکور در هر دو مورد، معنایی یکسان را افاده نماید. به عنوان مثال خداوند در آیه شریفه: *اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ* (بقره-۲۵۵) خود را "حی" می‌نامد و همچنین در آیه دیگری صفت "حی" را بر مخلوقات خویش اطلاق می‌نماید: *يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ* (روم-۱۹). اما این مشابهت در کاربرد به معنای همسانی در معنا نیست چرا که یکجا مقصود اسم خاص خداوند است و در جای دیگر مختص به مخلوق می‌شود. سخن در سایر صفات الهی مانند حلیم، علیم، سمیع، بصیر و... نیز همین گونه است. از منظر ابن تیمیه، طریقه سلف در اثبات صفات خداوند این گونه است که صفات را بر خدا ثابت می‌دانند، اما بدون بیان کیفیت آنها یا تمثیل انسان به این صفات و تحریف آنها. (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۳: ص ۱۰)

بنابراین در اثبات صفات برای خداوند حتماً باید عدم مماثلت با مخلوقات از جمله انسان ذکر شود. (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۳، ص ۱۶) لذا بر اساس این دیدگاه، نمی‌توان در هیچ صفتی وجه تشابهی را بین انسان با خالقش به دست آورد چرا که صفات در خالق و مخلوق، معنا و کاربرد متفاوتی خواهند داشت.

وی در توضیح دیدگاه خویش بیان می‌دارد که خداوند متعال در قرآن از وجود نعماتی در بهشت همچون شیر و عسل خبر می‌دهد اما تشابه شیر و عسل بهشتی با شیر و عسل دنیایی تنها در اسم آنهاست و در حقیقت بین آنها هیچ مماثلتی وجود ندارد لذا آنچه در دنیاست با آنچه در آخرت وجود خواهند یافت، فقط تشابه اسمی دارند و در حقیقت کاملاً متفاوتند و همین تفاوت بلکه بسیار بالاتر از آن بین خالق و مخلوق وجود دارد. (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۳: ص ۲۸)

با توجه به مباحث فوق این سوال مطرح می‌شود که در این صورت منظور از خلافت انسان در آیه شریفه: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* (بقره-۳۰) چه می‌تواند باشد؟ ابن تیمیه در رابطه با خلافت انسان

در آیه فوق معتقد است که در این جا منظور از خلافت انسان، خلافت وی نسبت به خداوند نمی باشد. چرا که خلافت در افراد، زمانی معنا پیدا می کند که مستخلف عنه غائب بوده و یا فوت کرده باشد. لذا در مورد خداوند نمی توان بحث خلافت را مطرح نمود چرا که خداوند حی قیوم و شهید است، مدبر امور بندگانش بوده و منزله از مرگ، خواب و غیبت می باشد. (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ ق، ج ۷: ص ۳۵۲)

وی حتی معتقد است که قضیه حالت عکس دارد به این معنا که نه تنها انسان، خلیفه خداوند نیست بلکه خداوند، خلیفه آدمی می باشد و در این راستا به روایتی از پیامبر اکرم (ص) استناد می کند که ایشان در هنگام سفر می فرمود: "اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي أَهْلِ الْبَيْتِ أَصْحَابُنَا فِي سَفَرِنَا وَآخِلَانَا فِي أَهْلِنَا". خداوند تو همراه من در سفر و جانشین من میان خانواده ام هستی. (ابن تیمیه، ۱۴۱۶، ج ۳۵: ص ۴۳)

در نگاه ابن تیمیه آیه فوق به خلافت انسان از سایر انسان های قبل از خودش اشاره دارد. به این معنا که خداوند انسان را آفرید و جایگاه وی را زمین قرار داد تا جانشین انسان هایی باشد که پیش از او خلق شده بودند. (ابن تیمیه، ۱۴۰۶، ج ۵: ص ۵۲۵).

ابن تیمیه در یک نگاه کلی معتقد است که منظور از خلافت، در مورد همه کسانی که در قرآن با آن توصیف شده اند، تنها و تنها خلافت از مخلوقات بوده که پیش از آنها می زیسته اند. وی در این رابطه به آیات زیادی متمسک می شود از آن جمله: ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ (یونس-۱۴)، وَادْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ (اعراف-۶۹)، وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ (نور-۵۵) و نتیجه می گیرد بر این اساس منظور از خلافت در آیه شریفه إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (بقره-۳۰) هم، همین معناست. به این صورت که انسان جانشین انسان های دیگری شده است که پیش از او در زمین می زیسته اند. وی تاکید می کند که نظر همه مفسران و علما در آیه فوق همین است و کسانی که انسان را بنا بر این آیه به عنوان، خلیفه خداوند معرفی می کنند، در جهل و گمراهی آشکار به سر می برند. (ابن تیمیه، ۱۴۰۶ ق، ج ۷: ص ۳۵۳)

وی در این قسمت به شدت ابن عربی و پیروان وی را محکوم به کفر می سازد. چرا که آنها خلافت در این آیه را به معنای خلافت انسان از خداوند در نظر گرفته و گمان کرده اند که آیه فوق در صدد معرفی انسان به عنوان جانشین خداوند در زمین است. لذا بر اساس وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا (بقره-۳۱) نیز معتقدند که خداوند همه اسما و صفاتش را در وجود انسان قرار داد. بنابراین انسان را به عنوان عالم صغیر در کنار خداوند به عنوان عالم کبیر قرار می دهند.

ابن تیمیه منشا همه این افکار کفرآمیز را نظریه وحدت وجود ابن عربی می داند که خداوند را عین مخلوقات در نظر گرفته و از میان مظاهر هستی و مخلوقات، انسان را خلیفه جامع اسما و صفات خدا

معرفی می‌کند. در اندیشه ابن تیمیه نتیجه چنین نگاهی، اعتقاد به ربوبیت و الوهیت برای انسان است. (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۳۵: ص ۴۴)

به دنبال مردود بودن خلافت الهی انسان در اندیشه شیخ سلفیان، در نتیجه وی اصل ولایت را تنها به معنای قرب و محبت می‌پذیرد و آن را در مقابل عداوت یعنی بغض و دوری قرار می‌دهد. (ابن تیمیه، ۱۴۰۵ق: ص ۱۰) و وجود اولیای الهی را تنها بر اساس این معنا می‌پذیرد و معتقد است که بنا بر شواهد موجود در کتاب و سنت، از میان آدمیان عده‌ای در جایگاه ولی خداوند قرار می‌گیرند. (ابن تیمیه، ۱۴۰۵ق: ص ۶) چرا که خداوند می‌فرماید: أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ (یونس-۶۲)

در نگاه وی طریق نیل به ولایت الهی، ایمان و تقوا می‌باشد (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۲: ص ۴۸۵) و لذا به عقیده او همه انسان‌های مومن متقی در زمره اولیای خداوند قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر ولی خدا به معنای هر انسان مومن متقی می‌باشد. اما در عین حال وی تأکید دارد که مراتب اولیای الهی متفاوت می‌باشد و ایشان بنا بر درجه ایمانی خود، در یکی از مراتب سابقون، مقربون و اصحاب یمین قرار می‌گیرند، که در سوره‌های متعددی از قرآن از جمله سوره مبارکه واقعه، انسان و فاطر به آنها اشاره شده است. در منظر ابن تیمیه میزان ولایت الهی در افراد، به مقدار متابعت ظاهری و باطنی آنها از پیامبر (ص) بستگی دارد (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۲: ص ۲۲۵-۲۲۴) و از آنجا که به عقیده او سلف و سابقین بهره‌مندی بیشتر و بهتری از آثار پیامبر (ص) داشته و لذا ایمان و تقوای بالاتری داشته‌اند، در نتیجه متابعت آنها نیز از رسول (ص) نسبت به سایر مسلمانان برتر می‌باشد (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۲: ص ۲۲۷).

وی بر این اساس و با توجه به نصوص مشهوری که در این زمینه وارد شده‌اند نتیجه می‌گیرد که افضل اولیای امت اسلام ابوبکر، عمر، عثمان و حضرت علی (ع) و افرادی شبیه آنها از سابقین مهاجرین و انصار می‌باشند. و در استدلال بر نظر خویش به سخن منتسب به پیامبر اکرم (ص) در منقبت ابوبکر و عمر استناد می‌کند که فرموده‌اند: هَذَا سَيِّدَا كَهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا النَّبِيَّ وَالْمُرْسَلِينَ.

دلیل دیگری که ابن تیمیه در راستای اثبات نظر خویش به آن استناد می‌نماید اشاره به آیه شریفه "وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ (توبه-۱۰۰) می‌باشد و بر اساس آن اولیای الهی را از متقیان سابقین می‌داند که هیچ مومنی از جهت محبت و رضوان به خداوند به درجه آنها نمی‌رسد (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۲: ص ۴۳۶) چرا که به عقیده او، خداوند از سابقین اولین به صورت مطلق راضی و خشنود می‌باشد (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۳: ص ۱۲۶)

همچنین وی بنا بر آیه شریفه: فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصُّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ (نساء-۶۹)، بندگان خداوند را در چهار گروه قرار می دهد که برترین آنها انبیا هستند، در مرحله دوم صدیقین، در مقام سوم شهدا و بعد از آنها صالحین قرار دارند. بنا بر عقیده وی، افضل صدیقین، ابوبکر و پس از او عمر می باشد (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ ق، ج ۲: ص ۲۲۳) لذا مشاهده می کنیم که وی در آثار و مکتوبات متعدد خویش، برترین اولیای خداوند در امت اسلام را ابوبکر و عمر معرفی می نماید (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ ق، ج ۲: ص ۲۲۶)

با توجه به آنچه که بیان گردید مشخص می شود که ابن تیمیه مقام ولایت و اولیای الهی را متفاوت از مقام رسالت و نبوت و در جایگاهی به مراتب پایین تر از آن می داند. وی بالاترین مقام در میان انسان ها را مربوط به پیامبر اسلام (ص) می داند و ایشان را به عنوان والاترین مخلوق و گرامی ترین انبیا معرفی می نماید (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ ق، ج ۴: ص ۲۶) به عبارتی آنچه از سخنان وی برمی آید این است که انسان کامل، شخص پیامبر اسلام در جایگاه آخرین نبی الهی است و بر این اساس ادعای کسانی که مقام ولایت را بالاتر و برتر از مقام نبوت دانسته و معتقدند مقام نبوت و رسالت منقطع شده اما ولایت هیچ گاه منقطع نمی شود، مخالف شرع دانسته و شدیداً در تقابل با آن در آمده است و با استناد به اینکه اولیاء، مقام نبوت و رسالت را ندارند بیان می دارد که انبیا و رسولان افضل از اولیا هستند (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ ق، ج ۲: ص ۲۲۰)

مشاهده می شود که ابن تیمیه مقام خاصی را برای اولیای الهی نمی پذیرد و حتی براساس آیه شریفه: وَ لَا يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَ النَّبِيِّينَ أَرْبَابًا أَيَأْمُرُكُمْ بِالْكَفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (آل عمران-۸۰) بیان می دارد در حالتی که قرآن شخصی را که ملائکه یا انبیاء را به عنوان ولی خود قرار داده است، در جایگاه کافر و مشرک قرار می دهد، چگونه می توان غیر از آنها، از بزرگان را، به عنوان ولی و ارباب خود قرار داد و مسلمان ماند؟ (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ ق، ج ۲۷: ص ۶۷)

اشکال دیگری که ابن تیمیه در بحث اولیای الهی وارد می کند، اعتقاد به آخرین ولی خدا و خاتم اولیاء است. به بیان وی برخی از آنجا که اولیای الهی را با انبیاء قیاس می کنند، به دلیل آن که خاتم انبیاء، افضل انبیاء می باشد، نتیجه می گیرند که افضل اولیاء نیز خاتم اولیاء خواهد بود (ابن تیمیه، ۱۴۰۵ ق، ص ۷۱) وی ضمن انتقاد به کسانی که معتقد به خاتم اولیاء هستند که در آخر الزمان ظهور می کند در حالی که افضل و برتر از اولیای پیشین خود می باشد، این اعتقاد را گمراهی آشکار می داند چرا که لفظ خاتم اولیاء در کلام هیچ یک از سلف، بزرگان، کتاب و سنت نیامده است (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ ق، ج ۲: ص ۲۲۴-۲۲۳)

ابن تیمیه با توجه به تعریفی که خود از اولیای الهی دارد، خاتم اولیاء را نیز به معنای آخرین مومن متقی می‌داند و لذا بیان می‌کند او نمی‌تواند افضل اولیاء باشد چرا که افضل اولیاء، سابقین اولین هستند که پیامبر (ص) آنها را بر دیگران ترجیح داد (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ ق، ج ۲: ص ۲۲۵)

ایرادی که ابن تیمیه در این بخش وارد می‌کند ریشه در تفاوت اساسی تعریف اولیاء الهی و انسان کامل در نگاه وی و متفکران شیعی دارد. مشاهده شد که ابن تیمیه اساساً مبحث انسان کامل را به این معنا که آدمی به مرتبه‌ای برسد که در جایگاه مظهر و خلیفه تام الهی، توانایی تصرف در عالم هستی را داشته باشد، نپذیرفته و آن را با عنوان بدعت رد می‌نماید. وی معتقد است که حتی انبیای الهی که برترین انسان‌ها هستند، صرفاً در تبلیغ، تشریع و رساندن امر و نهی و وعده و وعید الهی و همچنین رساندن اخباری از اسما و صفات و ملائکه و عرش خداوند، واسطه بین خداوند و مخلوقاتش می‌باشند و به هیچ عنوان نمی‌توان آنها را، فراتر از این و به معنای واسطه در خلق بندگان، رزق آنها، مرگ و حیاتشان و ثواب و عقاب و اجابت دعایشان دانست، چرا که این امور خاص خداوند بوده و هیچ موجودی شایسته دخالت در آنها نمی‌باشد (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ ق، ج ۲: ص ۲۷۹)

اولیای الهی در اندیشه آیت الله جوادی

همانگونه که مشاهده شد ابن تیمیه انسان کامل و اولیای الهی را در دو معنا نگاه کرده و آنها را مترادف یکدیگر نمی‌داند حال آنکه در اندیشه شیعه، ولایت و انسان کامل دو مفهوم درهم تنیده‌اند که پیوندی ناگسستنی با هم دارند به این ترتیب که روح انسان بر اثر تکامل می‌تواند به نهایت کمال خود که مقام ولایت است، دست یابد.

پس از بیان نکته فوق، در جهت تبیین اندیشه شیعه در این باب، لازم است نکاتی را یادآور شویم:

ولایت حقیقی و اصیل، خاص خداوند متعال است

بنا بر روایات متعدد، ولایت از مهمترین و اساسی ترین پایه های دین اسلام برشمرده شده است (کلینی، ۱۳۷۵ ق، ج ۲: ص ۱۸-۲۴). اولین و مهمترین نکته در این مجال توجه به این است که در نگاه شیعه، ولایت حقیقی و بالذات تنها از آن خداوند می‌باشد. به سخن دیگر بنا بر اجماع همه علما و متکلمان بزرگ شیعه، صفت ولایت برای خداوند از جمله اسماء خاص حضرت حق محسوب می‌گردد به گونه‌ای که قرآن بارها در آیات متعدد همچون آیه ۶۸ سوره آل عمران، آیه ۴۰ سوره انفال، آیه ۲۲ سوره حج و... به این حقیقت اشاره نموده است و در آیه ۹ سوره شوری بر حصر ولایت در خداوند متعال تاکید می‌شود: **قَالَ اللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ** به این معنا که ولایت حقیقی و بالذات فقط مخصوص خداوند است (جوادی آملی، ۱۳۷۹ ش: ص ۱۳۱)

انسان، خلیفه خداوند در میان مخلوقات است

در مقدمه دوم به این نکته می‌پردازیم که بنا بر اندیشه اکثر علمای شیعه، والاترین مقام در جهان هستی، مقام انسانیت و خلیفه الهی آدمی است به گونه‌ای که فرشتگان در برابر آن خضوع می‌کنند و شیطان نیز راهزن همین مقام است و می‌کوشد تا انسان‌های عادی را از اصل پیمودن این راه باز داشته و اوساط آنها را نیز از سرعت و سبقت در این صراط غافل سازد. از همین رو اساسی‌ترین و مهم‌ترین بحثی که خداوند در رابطه با مبدا غایی آدمی مطرح فرموده است، جریان خلافت او می‌باشد که به طور صریح در آیه شریفه: "وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (بقره-۳۰) از آن یاد شده است.

علامه جوادی، قرار گرفتن حرف "تاء" در واژه "خلیفه" را به منظور رساندن مبالغه می‌دانند. بر این اساس، آیه فوق در راستای رساندن این معنا است که خداوند متعال اراده کرده است تا موجود کاملی را که می‌تواند در همه جوانب، آثار خداوند را در مقام فعل در جهان محقق کند، در زمین قرار دهد (جوادی، ۱۳۸۰ ش، ج ۳: ص ۲۹).

اما سوالی که در این بحث به ذهن خطور می‌کند آن است که فلسفه وجود خلیفه، مبتنی بر غیبت و نبود مستخلف‌عنه است، براین اساس چگونه می‌توان خلافت انسان را در رابطه با خداوندی که بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ (فصلت-۵۴) و عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (نساء-۳۳) است و بنابراین غیبتی ندارد، تصور و توجیه نمود؟

آیت الله جوادی در پاسخ به این پرسش به توضیح معنای خلافت الهی می‌پردازد و معتقد است که خلافت الهی انسان به معنای آن است که انسان، مظهر صفات الهی و مرآت افعال او می‌باشد به صورتی که خداوند اصل و انسان خلیفه، آیت و مرآت او محسوب می‌گردد و نه به معنای تفویض و واگذاری امور عالم هستی از جانب خداوند. لذا با این نگاه، منظور از خلافت انسان، خالی شدن صحنه وجود از خداوند و واگذاری مقام ربوبیت و تدبیر به انسان نمی‌باشد، چراکه نه غیبت و محدودیت برای حضرت حق قابل تصور است و نه استقلال انسان در تدبیر امور (جوادی، ۱۳۸۰ ش، ج ۳: ص ۱۰۸).

همچنین ایشان دلیل اصلی خلافت انسان از خدای سبحان را در حقیقت، قصور قابل می‌دانند به این معنا که گرچه فیض خداوند نسبت به همه موجودات دائمی است اما غالب آنها خصوصاً موجودات مادی و زمینی، توان درک بی‌واسطه فیض و احکام و علوم و معارف الهی را ندارند و نیازمند به واسطه‌ای هستند که برای آنها محسوس و ملموس باشد (جوادی، ۱۳۸۰ ش، ج ۳: ص ۱۲۹).

آیت الله جوادی در توضیح بیشتر، خلافت موجودی از موجود دیگر را به دو صورت قابل تصور می‌داند. به گونه‌ای که گاهی خلافت صرفاً به لحاظ تاریخی و مانند آن صورت می‌گیرد مانند خلافت نسل دوم از نسل اول در اقوام و مللی که در سرزمین‌های معین به سر می‌برند، در این گونه موارد امتیاز

جوهری بین خلیفه و مستخلف عنه لازم نیست و لذا تفاوت مقامی و رتبی بین اصل و فرع وجود ندارد. از این رو ممکن است که خلیفه همتای مستخلف عنه و حتی گاهی برتر از او باشد زیرا چه بسا که قدرت وی، برخاسته از هویت خود او بوده و وابسته به افاضه مستخلف عنه نباشد.

اما نوعی دیگر از خلافت را می‌توان در نظر گرفت که صرفاً به لحاظ مقام و منزلت وجودی و رتبی است و لذا امتیاز جوهری میان خلیفه و مستخلف عنه وجود دارد. به گونه‌ای که خلیفه همه صلاحیت و اقتدار خود را مرهون خلافت می‌داند، زیرا اصل مشروعیت و قدرت او از مستخلف عنه به وی رسیده است. پس درجه وجودی او حتماً و قطعاً فروتر از مستخلف عنه می‌باشد و در نتیجه چنین خلیفه‌ای در صورتی که داعیه مقام مستخلف عنه را داشته باشد، قطعاً مشروعیت خود را از دست داده و فاقد قدرت خواهد شد (جوادی، ۱۳۸۰، ش، ج ۳: ص ۱۰۲).

سوال دیگری که در این زمینه به ذهن خطور می‌کند آن است که چه فرد یا افرادی می‌توانند در جایگاه خلیفه‌الله قرار بگیرند؟ آیت‌الله جوادی معتقد است در تعیین مصداق خلیفه الهی احتمالات متعددی مطرح شده است، به این صورت که برخی مقام خلیفه الهی را مختص به شخص حقیقی حضرت آدم (ع) می‌دانند، عده‌ای این مقام را به انسان‌های کامل تعمیم داده‌اند، عده‌ای دیگر مقام فوق را مربوط به همه مومنان وارسته و پرهیزکار می‌دانند و برخی از اندیشمندان نیز معتقدند که مطلق انسان‌ها به طور بالفعل مفتخر به خلافت الهی می‌باشند. گرچه ممکن است در برابر این نعمت الهی، همانند نعمت‌های دیگری که خداوند به آنها عطا نموده است، ناسپاسی نمایند اما در نظر استاد حقیقت آن است که مقصود از خلیفه، شخص حقیقی آدم (ع) نیست بلکه مراد شخصیت حقوقی وی و مقام انسانیت است. به بیان دیگر عصاره انسانیت و مقام شامخ آن در ماجرای خلافت الهی به صورت آدم (ع) جلوه‌گر شد. (جوادی، ۱۳۸۰، ش، ج ۳: ص ۴۱-۴۰).

بنابراین صلاحیت مقام خلیفه‌اللهی مربوط به نوع انسان است و فعلیت آن نیز در مرتبه کامل، ویژه انسان‌های کامل و مراحل مادون آن مربوط به همه انسان‌های وارسته و متدین است (جوادی، ۱۳۸۰، ش، ج ۳: ص ۲۳).

لذا در اندیشه علامه، مقام خلیفه‌اللهی را می‌توان به همه انسان‌ها تعمیم داد، اما نه به معنای جعل خلافت بالفعل برای همه آدمیان، بلکه آنچه جعل شده، حقیقت جامع خلافت برای حقیقت انسان است و از آنجا که هم خلافت الهی مشکک و دارای مراتب بوده و هم کمالات انسانی درجات مختلفی دارد، هر مرتبه از خلافت برای مرتبه ویژه‌ای از مراتب هستی آدمی جعل شده است (جوادی، ۱۳۸۰، ش، ج ۳: ص ۴۰).

بر این اساس انسان‌های عالم و عادل هر کدام در حد خود مظهري از خلافت الهی هستند و مراحل تشکیکی آن در طول هم واقع است. کسی که در قله هرم ظهور واقع شده است، اولین خلیفه الهی بوده

و سایر انسان‌ها صاحبان مراتب بعدی هستند. لذا تنها اولین ظاهر به عنوان موجودی که برتر از او در قوس نزول و صعود یافت نمی‌شود، خلیفه بی واسطه خداوند است و خلفای بعدی گذشته از اینکه خلیفه خداوند هستند، خلیفه خلیفه او نیز بوده و به بیان دیگر خلیفه با واسطه خداوند می‌باشند و بر این اساس تراکم خلافت در مراحل نازلتر بیشتر خواهد شد. در همین راستا برخی انسان‌ها هرگز مسبوق به خلافت نبوده و تنها ملحق به خلافت می‌باشند مانند مقام منیع رسول اکرم (ص) و برخی دیگر از جمله کسانی که در نازل‌ترین درجه انسانیت قرار دارند به گونه‌ای که تنزل از آن سرآغاز ورود به مقام حیوانیت است، فقط مسبوق به خلافتند و هرگز ملحق به آن نیستند. اما برخی از انسان‌های کامل هم مسبوق به خلافت می‌باشند و هم ملحق به آن مانند حضرت آدم (ع) که مسبوق به خلافت پیامبر اعظم (ص) و ملحق به خلافت انسان‌های کامل دیگری است که در درجه ظهور، نازل تر از ایشان می‌باشند. (جوادی، ۱۳۸۰ ش، ج ۳: ص ۱۰۵-۱۰۴)

به عقیده ایشان، خداوند متعال به منظور پروراندن خلیفه خویش، بهترین راه را ارائه می‌نماید و آن بیان اسماء حسناى الهی است تا انسان ابتدا این اسماء را بفهمد و سپس بر محور آنها عمل کند و به دنبال این علم و عمل، هدایت انسان‌های دیگر را عهده دار شود، براین اساس خداوند در سه بخش از آیات قرآن، به معرفی اسماء و صفات الهی می‌پردازد:

در بخش اول، انسان مسافری خوانده می‌شود که با همه تلاش خود، صیورت به سوی خداوند را پیگیری نموده و سرانجام نیز به ملاقات خداوند بار می‌یابد: **يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ (انشقاق-۶)** اما از آنجا که خداوند مجرد فوق تام بوده و لذا در سمت و سوی خاصی نیست: **فَأَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ (بقره-۱۱۵)**، به منظور جهت‌دار شدن سیر ملکوتی انسان به سوی حضرت حق، اسماء و صفات الهی بیان می‌شود تا حرکت آدمی به سوی آنها باشد. از این رو هر کس که به سوی علم، حکمت، قسط و... حرکت می‌کند، در حقیقت به سوی خداوند حرکت نموده است و به هر اندازه در این سیر ملکوتی کوشا تر باشد، بهره بیشتری از مقام جانشینی برده است.

در دومین بخش از آیات، خداوند از انبیا و اولیا خویش یاد می‌کند که با همه وجود، در راستای یادگیری و اتصاف به صفات الهی تلاش نموده‌اند.

در بخش سوم از آیات نیز خداوند، انسان‌های عادی را به فراگیری اسماء و صفات فرا می‌خواند. البته آیت الله جوادی در آثار خود بارها بر این مطلب تاکید دارد، همان‌گونه که فاصله میان خداوند با انبیا و اولیا بسیار زیاد است، میان این بزرگان و انسان‌های عادی نیز فاصله‌ای ناپیمودنی وجود دارد و لذا قیاس علم خداوند با علم پیامبران و امامان و همچنین قیاس علم پیامبران و امامان با علم انسان‌های عادی صحیح نیست اما سخن اینجاست که امکان اتصاف به اوصاف الهی برای همه انسان‌ها وجود دارد و هر کس به اندازه ظرفیت خویش می‌تواند به اسماء الهی دسترسی یابد (جوادی، ۱۳۸۵ ش:

ص ۲۸۱-۲۷۹) البته قابل توجه است که برخی اسماء الهی از جمله عنوان ربوبیت و کبریایی جزو مستاثرات^۱ هستند که هیچ موجودی به آن بارگاه منیع بار نمی‌یابد (جوادی، ۱۳۸۰، ج ۳: ص ۱۰۳). به عقیده آیت الله جوادی، خداوند آدمی را فطرتاً به صورت "حی متاله" آفریده است. در اندیشه ایشان انسان کامل کسی است که در محدوده حیات حیوانی توقف ننماید و حتی انسانیت خویش را به نطق و تفکر محدود نکند، بلکه باید حیات الهی و جاودانی و تاله و خداخواهی فطری خویش را به فعلیت رسانده و پیوسته در سیر بی‌انتهای تاله گام بردارد و مراحل تکامل را تا مقام خلافت و مظهریت اسمای حسنای الهی و تخلق به اخلاق الله پیماید (جوادی، ۱۳۸۴، ش ۱، ص ۱۵۱).

ایشان بر اساس تعالیم مکتب حکمت متعالیه، سیر انسان در جریان تعلیم اسمای الهی، را دارای مراتبی می‌دانند به گونه‌ای که در مرتبه اول انسان از کثرت‌های موجود به سوی وحدت حرکت کرده و در پرتو آیات آفاقی و انفسی با آفریدگار هستی و اسمای حسنای او آشنا تر می‌شود. در مرتبه دوم، سیر از خدا به خدا و در خدا را آغاز کرده و به مراتبی دیگر از علم و معرفت دست می‌یابد. در سفر سوم با بازگشت مجدد به عالم کثرت، آیات الهی را با توان بیشتر و شهود بهتری مشاهده می‌نماید و سرانجام در سفر چهارم، سفر ملکوتی که خلافت الهی و بالاترین مرتبه مطلوب هستی است، آغاز می‌شود. لذا بر این اساس ایشان شروع خلافت الهی انسان را پایان سفر سوم می‌دانند (جوادی، ۱۳۸۵، ش ۱: ص ۲۶۸). بنابراین در اندیشه استاد خلافت الهی، حقیقتی تشکیکی است که برای نوع انسان قرار داده شده است و هر یک از انسان‌های وارسته، بسته به این که در چه رتبه‌ای از کمالات انسانی قرار گرفته‌اند، به همان میزان از خلافت الهی برخوردار می‌شوند. اما در قله خلافت الهی، انسانی قرار می‌گیرد که مظهر سایر صفات الهی - البته در مقام فعل و نه مقام ذات - باشد که آیت الله جوادی از او با عنوان انسان کامل یاد می‌نماید (جوادی، ۱۳۸۰، ش ۳، ج ۳: ص ۵۶).

لذا ایشان خلافت الهی را غایت نهایی انسان و منتهی الیه صیوروت او می‌داند، چرا که در این نگاه، منظور از خلافت انسان، خلافت الهی نسبت به تمام ماسوی الله می‌باشد. به این معنا که خلافت انسان مطلق و نامحدود است و اختصاص به زمین ندارد، زیرا منشأ خلافت الهی در قرآن کریم، علم انسان به غیب آسمان‌ها و زمین معرفی می‌شود: *وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا* (بقره- ۳۰) و بر این اساس، حوزه خلافت آدمی تمام عوالم غیب و شهادت را در بر می‌گیرد.

بنابراین آیت الله جوادی تعبیر "فی الارض" در آیه شریفه: *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* (بقره- ۳۰) را تنها ناظر به جایگاه طبیعی خلیفه و محل استقرار و اسکان بدن عنصری او در این دنیا می‌داند که در راستای اثبات این مطلب می‌باشد که مبدا انسان در قوس صعود، زمین بوده و نقطه آغاز حرکت

۱. اسم‌هایی از اسماء الله که خداوند متعال بر خویشتن برگزیده است به گونه‌ای که بر همگان پوشیده اند و مظهري در عالم خلق ندارند.

وی از ماده می باشد نه این که در صدد این باشد که حوزه خلافت انسان را صرفاً محدود به زمین و ماده نماید (جوادی، ۱۳۸۰ ش، ج ۳، ص ۹۳) در نتیجه در اندیشه استاد، انسان کامل در جایگاه تام خلیفه الهی، نه تنها در زمین تعلیم کتاب و حکمت بشر را بر عهده دارد بلکه در آسمان نیز تعلیم اسمای الهی به فرشتگان از وظایف وی می باشد و بر این اساس زمین و آسمان هر دو در حوزه مأموریت و حیطة جانشینی و خلافت او جای گرفته اند (جوادی، ۱۳۸۵ ش: ص ۱۱۹)

از آنجا که آیت الله جوادی، خلافت انسان کامل را همانند سایر شئون کمالی او، عین هویت وی محسوب می کنند و این که هویت آدمی عین فقر و ربط وجودی به خداوند سبحان است، لذا خلافت او نیز عین ربط به حضرت باری تعالی می باشد. بر این اساس ایشان نتیجه می گیرد که چنین خلیفه‌ای در هیچ شرایطی خود و دیگران را به غیر خدا فرا نمی خواند و تصرف خود را در جهان هستی، عین ربط به تصرف مالکانه و مستقلانه خداوند می داند چرا که از منظر چنین انسانی، سراسر جهان امکان، مرآت وجود الهی و آینه تصرف مالکانه و مقتدرانه آن حضرت خواهد بود (جوادی، ۱۳۸۰ ش، ج ۳: ص ۹۹).

ویژگی های اولیای الهی در نگاه ابن تیمیه

ابن تیمیه در عین ارزش والایی که برای اولیای الهی قائل می شود اما ولایت تکوینی را برای ایشان نمی پذیرد و تنها وجود کراماتی را در آنها تصدیق می کند و معتقد است از جمله اصول مورد پذیرش اهل سنت، تصدیق کرامات اولیای خداوند است که به صورت قدرت‌ها، تاثیرات، مکاشفات و اعمال خارق العاده جلوه گر می شوند. به بیان وی این کرامات در امت‌های پیشین هم وجود داشته و در آیاتی از قرآن از جمله سوره کهف به آنها اشاره شده است، در امت اسلام هم در میان صحابه و تابعین بوده و تا قیامت نیز وجود خواهد داشت (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ ق، ج ۳: ص ۱۵۶).

به اعتقاد ابن تیمیه اولیای الهی توسط ملائکه و روح یاری می شوند و خداوند در قلوب ایشان، انواری قرار داده و برای آنها کراماتی را مقدر می سازد که این کرامات به واسطه تبعیت از پیامبر برای آنها حاصل می شود (ابن تیمیه، ۱۴۰۵ ق: ص ۱۲۱).

ابن تیمیه ولایت تکوینی را حتی برای انبیا نیز نمی پذیرد بنا بر نظر وی، صحابه و تابعین نیز انبیا را فقط واسطه در تبلیغ می دانستند و هیچ نقشی برای آنها در جهان هستی و عالم تکوین قائل نبودند و از نگاه او معنای حقیقی و صحیح ایمان و توحید همین است (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ ق، ج ۲۷: ص ۲۸۴). به نظر می رسد که این اعتقاد ابن تیمیه به منظور حفاظت بر توحید عبادی و ربوبی می باشد چرا که او معتقد است در حالی که خداوند مالک همه جهان هستی است و شریک ندارد و بر هر چیز تواناست و هیچ کس او را یاری نمی دهد، هر کس که غیر او را از هر کدام از مخلوقات اعم از ملائکه، بشر و یا غیر

آنها بخواند که مالک هیچ چیز حتی ذره‌ای در جهان هستی نمی‌باشند، مشرک و کافر است. (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۲۷: ص ۶۶)

نکته دیگر قابل توجه این است که ابن تیمیه از آنجا که خطا و اشتباه را بر هر انسانی جایز می‌داند، تاکید می‌کند که حتی ابوبکر، عمر و عثمان نیز در جایگاه برترین اولیای الهی، معصوم از خطا نمی‌باشند. در اندیشه وی صحابه پیامبر، از گناهان کبیره و صغیره معصوم نبوده‌اند بلکه گناه بر آنان جایز است اما در عین حال وی اصحاب پیامبر را دارای فضائی می‌داند که در صورتی هم که دچار گناه شوند، خداوند بواسطه آن فضائل، گناه آنها را می‌بخشد. البته ابن تیمیه تاکید می‌کند که این اتفاق برای کسانی که بعد از آنها آمدند، نمی‌افتد چرا که آنها بهترین انسان‌ها بعد از پیامبران بودند و مثل آنها وجود ندارد. (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۳: ص ۱۵۵)

لذا مشاهده می‌شود که در اندیشه ابن تیمیه، ویژگی عصمت از شرایط لازم برای ولی خدا نمی‌باشد، بلکه حتی وی جایز می‌داند که برخی از علوم شریعت از ولی خدا پنهان باشد و حتی برخی از امور دین بر او مشتبه شود به گونه‌ای که به اشتباه برخی امور را از چیزهایی بپندارد که خدا به آن امر کرده و برخی را از چیزهایی بداند که خدا از آن نهی کرده. جالب آن است که وی تاکید دارد که باید توجه داشت که ولی خدا به واسطه این خطاها از ولایت الهی خارج نمی‌شود چرا که این‌ها خطا و نسیان هستند (ابن تیمیه، ۱۴۰۵ق: ص ۴۹).

در نتیجه این دیدگاه، ابن تیمیه افرادی را که معتقدند ولی خدا محفوظ از گناه بوده و همانند پیامبر (ص) معصوم می‌باشد، صاحب نظری باطل می‌داند که مخالف با سنت و اجماع است. چرا که همه مسلمین در این که غیر از پیامبر (ص) خطا و اشتباه بر همه انسان‌ها جایز است، متفق می‌باشند. در نگاه وی، همه اولیای الهی نیازمند به کتاب و سنت هستند و باید در سایر امورشان به آثار رسول (ص) مراجعه نمایند و آنچه را که موافق آثار رسول (ص) است حق و آنچه را که مخالف آن می‌باشد، باطل قرار دهند و اما در عین حال ولی خدا از آنجا که در راه رسیدن به حق در تلاش است لذا خداوند خطاهای احتمالی او را نیز خواهد بخشید (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۲: ص ۲۲۷).

لذا ابن تیمیه از جمله تفاوت‌های انبیا و اولیای الهی را در این می‌داند که ایمان به انبیا و همه آنچه که از جانب خدا آورده‌اند، واجب است در حالی که در اولیاء این گونه نیست به این معنا که وی ایمان و اطاعت از همه اوامر اولیاء را واجب نمی‌داند، بلکه به عقیده او آن مقدار از اوامر اولیاء که موافق با کتاب و سنت می‌باشند، قابل اجرا و مابقی رد می‌شوند، چرا که در اندیشه وی اولیاء الله، مجتهد معذور هستند و در اوامر و نواهی که انجام می‌دهند گرچه بواسطه اجتهادشان مستحق ثواب می‌گردند اما در مواردی که سخن‌شان برخلاف کتاب و سنت باشد، فرمان آنها قابل اجرا نمی‌باشد و در عین حال تاکید می‌کند

که خطاهای این چنینی اولیای الهی مغفور است (ابن تیمیه، ۱۴۰۵ ق: ص ۵۶) و بر این اساس تاکید می‌کند که سلف همگی اتفاق دارند که انبیاء افضل بر اولیاء هستند (ابن تیمیه، ۱۴۰۵ ق: ص ۶۹).

با بررسی آثار ابن تیمیه به کرات مشاهده می‌کنیم که در نگاه وی شیعیان مبتلا به غلو در بحث امامت و ولایت گردیده‌اند، چرا که آنها برای برخی انسان‌های دیگر علم به حقایق را می‌پذیرند که کسی جز خدا بر آنها علم ندارد (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ ق، ج ۴: ص ۱۷۱).

ابن تیمیه در همین راستا شیعیان را به غلو در رابطه با امام علی (ع) و اهل بیت محکوم می‌نماید چرا که در نگاه شیعه، اهل بیت پیامبر (ص) عالم به اسرار همه علوم می‌باشند (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ ق، ج ۴: ص ۷۸) و لذا به منظور نفی دیدگاه فوق به روایتی استناد می‌کند که به سخن خودش بارها به انحای مختلف در صحیح آمده است مبنی بر اینکه از حضرت علی (ع) سوال شد: آیا پیامبر (ص) نزد شما چیزی را باقی گذاشت تا آن را به مردم بدهید؟ فرمود: نه به خدا سوگند جز فهمی که خداوند به بندگان برای درک کتاب داد، پیامبر چیزی برای ما نگذاشته است و بر اساس روایت فوق بیان می‌دارد که اختصاص علم به اسرار علوم، به حضرت علی (ع) و اهل بیت ایشان کذب محض می‌باشد چرا که چنین علمی خاص پیامبر بوده است (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ ق، ج ۲: ص ۲۱۷).

وی همچنین در انتقاد به کسانی که معتقدند که ولی خدا علمش را به طور مستقیم از خدا دریافت می‌کند اما علم نبی با واسطه‌گری ملائکه به وی القا می‌شود، بیان می‌دارد که این مطلب کذب محض می‌باشد چرا که بر اساس آن مقام ولایت بر نبوت برتری می‌یابد. در حالی که حقیقت آن است که ولی خدا تنها به واسطه رسول خدا می‌تواند به علومی دست یابد و چنانچه حیات او بعد از پیامبر باشد بر او واجب است که امور را با آنچه که در کتاب و سنت آمده مطابقت داده و بر آن اساس تصمیم بگیرد (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ ق، ج ۲: ص ۲۲۸). ابن تیمیه خاتم اولیاء را مقام موهومی می‌داند که شیعیان آن را برای بزرگان قائل شده‌اند. وی در این راستا در آثار خود بیان داشته است که شیعیان مدعی‌اند شخصی با نام مهدی که دخترش را به همسری عیسی بن مریم درآورده است، خاتم اولیاء می‌باشد. به بیان وی شیعیان برای او مقامی قائل هستند که فقط خاص خداوند است و تاکید می‌کند که همه این عقاید کفر و شرک محض می‌باشند (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ ق، ج ۲: ص ۲۲۸).

وی بیان می‌دارد:

رافضه معتقدند به شخصی که حجت الهی و صاحب زمان است به گونه‌ای که چشم‌ها او را نمی‌بیند اما حضور دارد. اینان او را بزرگ داشته و امید به برکت وجود او دارند. اما در واقع چنین شخصی وجود ندارد و حقیقتی برای او نیست. همه کسانی که دین خود را بر پایه مجهولات گذاشته‌اند و از آنچه که برای هدایتشان فرستاده شده اعراض می‌کنند، اهل ضلالت و خروج از شریعت اسلام می‌باشند و در حقیقت این افراد، گمراهان از حقیقت دین هستند (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ ق، ج ۲۷: ص ۵۷).

وی تاکید می‌کند که گرچه ممکن است حقیقت قلب و باطن برخی انبیاء و اولیای الهی از مردم پنهان باشد اما به هیچ عنوان نمی‌توان پذیرفت که جسم هیچ یک از آنها از دید مردم پنهان باشد (ابن تیمیه، ۱۴۱۶ق، ج ۲۷: ص ۵۸).

ویژگی‌های انسان کامل در اندیشه آیت الله جوادی

در نگاه آیت الله جوادی، انسان کامل از آنجا که به مقام خلافت تام الهی بار یافته است لذا مفتخر به صفات و ویژگی‌هایی خاص می‌باشد که در ادامه اشاره‌ای به آنها خواهیم داشت:

ولایت تکوینی

در مباحث پیشین مشاهده شد که آیت الله جوادی، مساله ولایت را به معنای سرپرستی می‌دانند، ایشان معتقدند که این نوع ولایت گاه در معنای ولایت تکوینی و گاهی در معنای ولایت تشریعی است. ولایت تکوینی یعنی سرپرستی موجودات جهان و عالم خارج و تصرف عینی داشتن در آنها و این نوع ولایت تنها بین علت و معلول تحقق می‌یابد و ولایت تشریعی نیز ولایت بر قانونگذاری است که هر دو معنای آن در مرحله اول بنا بر آیات قرآن، خاص خداوند هستند (جوادی، ۱۳۷۹ش: ص ۱۲۳). : **فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ** (شوری-۹) و **إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ** (یوسف-۶۷) به این معنا که کمال انسان در اطاعت از کسی است که او را آفریده و بر حقیقت او و جهان هستی آگاه است لذا عبودیت و ولایت منحصر به خداوند متعال است اما در عین حال با سیری در قرآن مشاهده می‌شود که صفت ولایت همچون برخی صفات دیگر مانند عزت، قوت، شفاعت و... به غیر خداوند نیز اسناد داده شده که در نهایت همه آن اوصاف به ذات اقدس خداوند منحصر می‌شود (جوادی، ۱۳۷۹ش: ص ۱۲۹). به عنوان مثال بنابر دیدگاه اغلب مفسرین، آیه مبارکه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ** (مائده-۵۵) ولایت را برای خداوند، پیامبر و اهل بیت ایشان ثابت می‌کند اما نه به این معنا که انسان‌ها چند ولی دارند که یکی از آنها خداوند است بلکه با توجه به آیه حصر ولایت: **فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ** (شوری-۹) آیه در صدد تاکید این معناست که تنها ولی حقیقی و بالذات، خداوند است و پیامبر (ص) و اهل بیت ایشان، ولی بالعرض و مظهر ولایت و آیه و نشانه ولایت الهی اند. (جوادی، ۱۳۷۹ش: ص ۱۳۱)

به سخن دیگر در اندیشه آیت الله جوادی آملی، بلندی مقام انسان کامل آن چنان است که وی به اذن الهی می‌تواند افعال خداوند سبحان را در همه شئون جهان امکان انجام دهد. لذا ایشان معتقد است از آنجا که خدای سبحان علیم و قدیر بالذات است، انسان کامل نیز عالم به علم الهی، مقتدر به قدرت الهی و متخلق به اخلاق الهی است و محدوده جهان تکوین برای او مانند محدوده بدن برای هر

انسان است به گونه‌ای که هر کاری را اراده کند به اذن خداوند می‌تواند آن را انجام دهد (جوادی، ۱۳۸۰، ش، ج ۳: ص ۹۳).

ایشان در راستای استدلال بر عقیده خویش با استناد به آیه شریفه: *وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً قَالُوْا اَتَجْعَلُ فِیْهَا مَنْ یُّفْسِدُ فِیْهَا وَ یُسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالَ اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ* (بقره-۳۰) معتقدند که آیه مذکور دلیل محکمی است بر این که انسان از استعداد خاصی در زمینه معرفت حقایق برخوردار است که با شکوفا شدن آن می‌تواند بر فرشتگان نیز برتری یابد و مظهر صفات جلال و جمال و همه اسمای حسنی خداوند گردد و از این طریق قدرت تسخیر او بر همه آنچه که در زمین و آسمانهاست ظهور یابد (جوادی، ۱۳۸۰، ش، ج ۳: ص ۳۳): *وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَّا فِی الْاَرْضِ* (جاثیه-۱۳)

پس در نظرگاه استاد، انسان کامل از آنجا که مظهر همه اسمای الهی می‌باشد، به اذن خداوند هدایت تکوینی همه هستی امکانی اعم از مادی و مجرد را نیز بر عهده دارد. لذا فتح و ختم امور به اذن خداوند و البته بدون تفویض، به دست انسان کامل است به گونه‌ای که با هدایت او باران می‌بارد و با امساک او آسمان به زمین اصابت نمی‌کند، غم و اندوه با عنایت او برطرف می‌شود و مشکلات و بلاها با لطف و نگاه او مرتفع می‌گردد، با واسطه او گیاهان می‌رویند و از طریق او خداوند آنچه را بخواهد محو یا اثبات می‌کند. خلاصه اینکه اراده خداوند در همه امور و همه مقدرات، نزد او بار می‌یابد و هبوط می‌کند و از بیت او صادر می‌شود (جوادی، ۱۳۸۰، ش، ج ۳: ص ۲۵).

مشاهده شد که آیت الله جوادی نتیجه کمال وجودی انسان را ولایت تکوینی وی می‌داند. به عقیده ایشان برخی انسانها گرچه به مرتبه لقاء الله می‌رسند اما در همان لقای حق مستغرق مانده و سفری به منظور خلافت الهی نسبت به ماسوی ندارند، اما عده‌ای دیگر که به مقام جمع الجمعی بار یافته‌اند، در عین ادراک شهودی لقاء الله، ماموریت خلافت الهی را نیز بر عهده می‌گیرند و ماسوی الله را به اذن خداوند تدبیر می‌نمایند.

در نگاه ایشان سالک واصلی که به فیض سفر چهارم بار یابد، کامل‌ترین انسان‌هاست و از این رو کمال نهایی، فقط بهره چنین انسان کاملی است که در اثر مظهریت اسم اعظم و تبدیل شدن به کون جامع، فوز دیگران نیز از افاضه او و محصول نهایت کمال وجودی اوست. آنان با جمع میان لقاء الله و خلافت خداوند، نه تنها به کمال نهایی انسانی نائل شده‌اند بلکه خود، هدف نهایی آفرینش و منتهای چهره‌نمایی حق در آینه خلقت می‌باشند (جوادی، ۱۳۸۵، ش: ص ۱۲۰).

انسان کامل در این دیدگاه نسبت به مردم، امام است و نسبت به موجود سابق بالذات یعنی خداوند، خلیفه می‌باشد (جوادی، ۱۳۸۰، ش، ج ۳: ص ۲۹) و از اینجاست که ایشان نتیجه می‌گیرد که

خداوند همه نظام ملک و ملکوت را برای انسان کامل و او را برای نیل به منصب خلافت آفرید (جوادی، ۱۳۸۰ ش، ج ۳: ص ۳۲).

در مباحث قبل مطرح شد که آیت الله جوادی حوزه خلافت انسان کامل را منحصر به زمین نمی‌داند. در نگاه ایشان کلمه "فِي الْأَرْضِ" در آیه شریفه "إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً" قید جعل است نه قید خلافت و بر این اساس زمین صرفاً مقر وجود مادی و جسمانی انسان می‌باشد و لذا آیه شریفه در صدد تبیین این مطلب است که در قوس صعود، زمین به عنوان مبدا حرکت تکاملی انسان قرار داده شده است و نه اینکه صرفاً زمین را قلمرو مظهریت و خلافت او معرفی کند که در نتیجه آن انسان، تنها در افعال و امورات زمینی و مادی، خلیفه خداوند متعال باشد. علاوه بر این ایشان سجده ملائکه الهی بر انسان را دلیل دیگری بر مطلب فوق می‌داند، چرا که اگر انسان صرفاً خلیفه خدا در زمین باشد در نتیجه فرشتگان خلیفه خداوند در آسمان‌ها خواهند بود و در این صورت سجده فرشتگان بر انسان کامل، معنایی نخواهد داشت (جوادی، ۱۳۸۰ ش، ج ۳: ص ۱۱۶).

به عقیده ایشان حتی در فیض ظاهری که به وجود عنصری خود انسان کامل می‌رسد، حقیقت و باطن خود او واسطه است. فیض الهی از باطن او به ملائکه رسیده و از راه ملائکه به سایر موجودات می‌رسد. فرشتگان نسبت به مرحله شامخ انسان کامل سمت تعلیمی ندارند بلکه در این مرحله والا، از خدمتگزاران انسان کامل محسوب می‌شوند و تنها در مراتب نازل انسان کامل است که فرشتگان از وسایط و مجاری فیض آن محسوب می‌گردند (جوادی، ۱۳۸۰ ش، ج ۳، ص ۱۲۴) لذا ایشان نتیجه می‌گیرد که انسان کامل از زمین تا: وَإِنِّي إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى (نجم-۴۲) حضور دارد، او هم معلم اهل زمین است: وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ (نحل-۴۴) و هم معلم اهل آسمان: يَا أَهْلَ أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ (بقره-۳۳) بنابراین نازل‌ترین موجودات مادی تا عالی‌ترین موجودهای مجرد، همگی در زیر پوشش ولایت و خلافت انسان کامل قرار می‌گیرند و آنچه که در شکافته شدن دریا به دست حضرت موسی (ع)، گلستان شدن آتش برای خلیل الله (ع) و مسخر شدن باد برای حضرت سلیمان (ع) و انشقاق قمر با اشاره رسول اکرم (ص) به وقوع پیوست، همگی صرفاً از آثار سیطره ولی الله بر عالم ملک می‌باشند (جوادی، ۱۳۸۰ ش، ج ۳: ص ۹۳).

اما استاد تاکید می‌کند که این مساله منافاتی با مجرای فیض بودن فرشتگان برای همه انسان‌ها از جمله انسان کامل ندارد، چنان که همه انسان‌ها حتی انسان کامل حیات را از اسرافیل، علم را از جبرائیل و رزق را از میکائیل و یا فرشتگان تحت تدبیر این سه فرشته می‌گیرند. چرا که مجرای فیض بودن انسان کامل مربوط به مرحله عالی‌ه اوست که عالم به حقایق جهان و مسجود ملائکه است در حالی که مجرای فیض بودن فرشتگان مربوط به مراتب متوسط یا نازل انسان کامل می‌باشد که از باب: قُلْ إِنَّمَا إِنَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ (کهف-۱۱۰) زمینی است و استاد توجه می‌دهد به این که انسان کامل از آن جهت

که: **يَاكُلُ الطَّعَامَ وَيَمَشِي فِي الْأَسْوَاقِ** است مانند انسان های دیگر و تحت تدبیر فرشتگان می باشد اما از آن جهت که شاگرد بی واسطه خداوند بوده و عالم به حقایق جهان امکان است در همه چیز حتی در وحی واسطه فیض می باشد (جوادی، ۱۳۸۰ ش، ج ۳: ص ۲۱۱)

علم به حقایق عالم هستی

آیت الله جوادی مهمترین ویژگی انسان کامل را علم او معرفی می کند و نقش اساسی را در خلافت انسان از خداوند، با اسم مبارک "علیم" می داند، چرا که در نظر ایشان سایر اسمای فعلی دیگر، به واسطه صفت علم برای انسان حاصل می شوند. (جوادی، ۱۳۸۰ ش، ج ۳: ص ۱۹۴)

علاوه بر این، ایشان در تفسیر آیه شریفه **"وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا"** معتقدند که مقصود از "اسماء" حقایق غیبی خلقت است که به لحاظ این که نشانه و دلالتی بر خداوند سبحان می باشند، واژه "اسم" بر آنها اطلاق شده است. آیت الله جوادی حقایق مذکور را حقایقی دارای شعور، عقل و مستور به حجاب غیب و مخزون عندالله می داند که در عین حال، خزائن اشیای عالم هستی می باشند. ایشان از این حقایق با عنوان موجودات عالییه ای که تمامی حقایق عالم شهود، تنزل یافته آنهاست و همه آنچه در زمین و آسمان وجود دارد از نور آنها مشتق شده و به خیر و برکت آنها نزول یافته یاد می کنند و لذا معتقدند که بنابراین تفسیر، همه اشیاء عالم اعم از غیب و شهود به آدم نشان داده شد و مورد شهود وی قرار گرفته است (جوادی، ۱۳۸۰ ش، ج ۳: ص ۱۶۹). بر این اساس به یقین می توان بیان داشت که انسان کامل به همه جزئیات و ویژگی های عالم غیب و اشیاء مادی احاطه کامل دارد. از آنجا که آیت الله جوادی راز خلافت انسان را آگاهی او به همه اسماء، حقایق و معارف و برخورداری از علم لدنی و شاگرد بی واسطه خداوند شدن می داند در نتیجه در نگاه ایشان آنچه سبب تمایز انسان کامل از سایر موجودات می باشد، آگاهی کامل او به همه حقایق جهان امکان است (جوادی، ۱۳۸۰ ش، ج ۳: ص ۱۹۶).

آیت الله جوادی به منظور جلوگیری از بروز برخی کج فهمی ها تاکید بر توجه به تفاوت بین مقام نبوت و مقام ولایت دارد. به این صورت که گرچه هر پیامبری خلیفه خداوند بوده و بهره مند از ولایت الهی می باشد اما باید توجه داشت که عنوان نبوت و رسالت که مرتبط با حوزه تشریع و تبلیغ می باشد غیر از عنوان خلافت و ولایتی است که در بردارنده صبغه تکوین نیز می باشد و البته ایشان امکان اجتماع نبوت و ولایت در انسان کامل را مطلب واضح و روشنی می داند.

ایشان در تعیین چگونگی ارتباط مقام ولایت و نبوت معتقدند که هریک از عنوان های مزبور شامل مراتبی می باشند که در هنگام سنجش باید مرتبه برین هر کدام را بر مرحله والای دیگری عرضه کرد تا افزایش و کاهش هر یک نسبت به دیگری مشخص شود. در غیر این صورت هر گونه داوری در برتری یکی بر دیگری فاقد ملاک ارزیابی صحیح می باشد. البته همواره جنبه تکوین تکیه گاه جنبه تشریع

بوده و نسبت به آن صبغه اساس و پایه دارد یعنی در حقیقت ولایت، باطن شریعت است (جوادی، ۱۳۸۰ش، ج ۳: ص ۱۱۰).

در اندیشه آیت الله جوادی، انسان کامل و خلیفه مطلق خداوند در هر زمان، تنها یک شخص می باشد چرا که انسان کامل، مظهر همه شئون مستخلف عنه است لذا باید از وحدت نیز برخوردار باشد پس همان گونه که خداوند سبحان واحد است، خلیفه کامل او نیز در هر عصر باید یگانه باشد و چنان چه خلفای دیگری معاصر با او وجود داشته باشند، همگی تحت ولایت خلافت مطلق وی قرار خواهند گرفت. (جوادی، ۱۳۸۰ش، ج ۳: ص ۱۱۹)

علاوه بر این، امامیه بحث ولایت انسان کامل را حتی پس از وفات ایشان نیز منقطع نمی داند و از همین رو تأکید بر زیارت و ارتباط روحی با اولیاء الهی و همچنین مبحث شفاعت از آموزه های مهم مکتب تشیع محسوب می گردد که ابن تیمیه با توجه به اینکه حیات برزخی را قبول ندارد از پذیرفتن این بحث سر باز می زند.

عصمت

سومین ویژگی که علامه جوادی برای اولیای الهی و انسان کامل بیان می کنند، وجود عصمت و جدا بودن ایشان از هرگونه خطا و لغزش می باشد.

به عقیده ایشان اگر نفس انسانی به مرحله کمال عقل نظری و عملی که در آن حس، وهم و خیال، مأموم عقل نظری، و غضب و شهوت، مطیع عقل عملی است برسد و به مقام شهود و ولایت نایل گردد، شایستگی پیامبر یا امام شدن را دارد که جامع این اوصاف همان وصف عصمت است. (جوادی، ۱۳۹۸ش، ج ۳: ص ۲۳۶)

علامه در اثبات معصوم بودن اولیای الهی با استناد به آیات قرآن از جمله آیه شریفه *إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ* (حجر- ۴۰)، نفوذ شیطان و جنود او را تا مرز اخلاص دانسته اند به گونه ای که مافوق این مرتبه را خارج از وسوسه وی می دانند لذا ابلیس هیچ راه نفوذی به انسان کامل که جز حق علمی و عملی در آنها وجود ندارد، نخواهد داشت زیرا تنها کالای او ارائه باطل در لباس حق است و از آنجا که در وجود اولیای الهی اثری از بطلان نیست، جایی برای شیطان نخواهد بود و بر این اساس نتیجه می گیرند که وهم و خیال درون هم که ابزار دست آویز شیطانند نیز عاجز از آسیب رسانی می شوند. (جوادی، ۱۳۸۶ش، ج ۳: ص ۲۶۹).

نتیجه گیری

از آنچه بیان شد مشخص می گردد که ابن تیمیه از آنجا که در هستی شناسی، حس گرا بوده لذا نگاهی کاملاً مادی و زمینی به انسان دارد که ناچار است مدتی را در این کره خاکی بگذراند و در نهایت یا از نعمات بهشتی متنعم می شود و یا در آتش دوزخ معذب خواهد شد. در رابطه با کمال انسان نیز از آنجا که وی در معرفت شناسی، ظاهر گراست بنا به آیات قرآن، وجود اولیای الهی را می پذیرد اما به منظور حفظ توحید عبادی، نمی تواند مساله خلافت الهی انسان را قبول کند لذا با تعریف بسیار پیش پا افتاده ای از جانب وی برای اولیای الهی و خلافت انسان مواجه می شویم.

لذا در آثار وی هیچ کرامت و منزلتی برای انسان مطرح نشده و از آنجا که وی امروزه در جایگاه پدر فکری سلفیه قرار دارد مشاهده می کنیم که وهابیت با استناد به احکام وی به راحتی حکم به کفر و ارتداد انسان ها می دهند.

حال آنکه در نگاه شیعه نوع انسان دارای کرامت بوده و در جایگاه خلافت الهی قرار دارد و افرادی که بتوانند مراحل کمال را طی کنند شایستگی دارند تا به اذن الهی، ولایت تکوینی هستی را در دست گرفته و با علم لدنی و عصمت خویش به هدایت موجودات بپردازند که این ولایت با اعتقاد به حیات برزخی حتی پس از وفات ایشان هم باقی است.

منابع

قرآن کریم

- محمد بن مکرم، ابن منظور. ۱۴۱۴ق، لسان العرب. بیروت: دارصادر.
- ابن تیمیه، تقی الدین ابوالعباس. ۱۴۰۵ق، اولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان. عبدالقادر الارناؤوط. دمشق: دارالبیان.
- ابن تیمیه، تقی الدین ابوالعباس. ۱۴۱۶ق. مجموع الفتاوی. عبدالرحمن بن محمد. مدینه: مجمع الملک فهد لطباعه المصحف الشریف.
- ابن تیمیه، تقی الدین ابوالعباس. ۱۴۰۶ق. منهاج السنه النبویه فی نقض کلام الشیعه القدیره، محمد رشاد سالم. مملکه العربیه السعودیه: جامعه الامام محمد بن سعود الاسلامیه.
- جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۸۶ش. ادب فنای مقربان. محمد صفایی. قم: مرکز نشر اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۸۰ش. تفسیر تسنیم. احمد قدسی. قم: مرکز نشر اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۹۸ش. تفسیر موضوعی. علی زمانی قمشه ای. قم: مرکز نشر اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۸۶ش. حیات حقیقی انسان در قرآن. غلامعلی امین دین. قم: مرکز نشر اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۸۵ش. صورت و سیرت انسان در قرآن. غلامعلی امین دین. قم: مرکز نشر اسراء.
- جوادی آملی، عبدالله. ۱۳۸۴ش. فطرت در قرآن. محمدرضا مصطفی پور. قم: مرکز نشر اسراء.

جوادى آملی، عبدالله. ۱۳۷۹ ش. **ولایت فقیه**. محمد محرابی. قم: مرکز نشر اسراء.
طبرسی، احمد بن علی. ۱۳۸۱ ق. **الاحتجاج**. بهزاد جعفری. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
کلینی، محمد بن یعقوب. ۱۳۷۵ ق. **اصول الکافی**. محمد باقر کمره‌ای. قم: اسوه.
مجلسی، محمد باقر. ۱۴۰۳ ق. **بحار الانوار**. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

COPYRIGHTS

© 2025 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: علمی فاطمه، فرمانیان مهدی، نقد و بررسی جایگاه اولیای الهی و انسان کامل در اندیشه ابن تیمیه با تکیه بر آراء آیت الله جوادى آملی، فصلنامه مطالعات قرآنی، دوره ۱۶، شماره ۶۱، بهار ۱۴۰۴، صفحات ۷۸-۱۰۰.

